

کنشگری عنصر زیست‌محیطی «برف» در روایت‌گری داستان

«سنگ سیاه روی سنگ سفید» اثر نگار تقی‌زاده

یعقوب نوجوان^۱، مریم محمدزاده^۲، رامین صادقی‌نژاد^۳

چکیده

«برف» از برجسته‌ترین عناصر زیست‌محیطی و سرما و یخ‌بندان پیامد طبیعی آن است. پژوهش پیش‌رو بر مبنای روش همبستگی و با رویکردی توصیفی تحلیلی به بازخوانی و واکاوی داستان بلند «سنگ سیاه روی سنگ سفید»، اثر نگار تقی‌زاده پرداخته است. بر اساس پژوهش حاضر، سرمای فصل زمستان و بویژه برف و یخ‌بندان به شیوه‌های متفاوتی در شکل دادن به نظام همبسته روایت در این داستان، تأثیرگذار بوده است. عنوان‌پردازی بوم‌شناسانه روایت یعنی «دانه‌های بی‌هوده برف»، کنش‌گری‌های فعالانه عنصر زیست‌محیطی «برف» در تعامل با شخصیت اصلی داستان یعنی «خورشید» -که می‌تواند به صورت استعاره در تقابل «برف»، قرار بگیرد- غلبه برف بر جسم و روان «خورشید» و تغییر روند زندگی و سرنوشت وی از مصادیق نقش‌آفرینی «برف» در روایت این داستان است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد «برف» به عنوان یک عنصر زیست‌محیطی، صرفاً کارکرد زیبایی‌شناختی ندارد؛ بلکه در روایت‌پردازی داستان به سطح یک شخصیت مستقل داستانی، ارتقاء یافته است و در پیرنگ روایت، دخالتی فعالانه دارد.

واژگان کلیدی: دلالت ذاتی واژه‌ها، نقد زیست‌بوم‌گرا، نگار تقی‌زاده، داستان سنگ سیاه روی

سنگ سفید

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

۱. مقدمه:

از آنجایی که هر متن و بویژه متن ادبی در بستری از موقعیت‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی شکل می‌پذیرد و به بالندگی می‌رسد. بررسی یک متن از دیدگاه‌های متفاوت همانند زیست محیطی، فمینیستی، نئو مارکسیستی و پسا استعماری... می‌تواند حائز اهمیت باشد. حاصل این نگرش، پیوند ادبیات با علوم و دانش‌های مختلف، تحت عنوان مطالعات میان‌رشته‌ای مورد توجه قرار گرفته است. شاخه‌ای از جغرافیای انسانی، جغرافیای ادبی است که خود از شاخه‌های جغرافیای فرهنگی، است. در این شاخه، متون ادبی به مثابه نوعی واکنش به تغییرات پیرامونی و محیطی، تلقی و به عنوان بوم‌زیست، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از موضوعات قابل بررسی در رابطه با یک «واژه»، مسأله دلالت ذاتی واژه‌ها و نظام آوایی آن نیز در رسانگی مفهوم لغوی واژه است. هرگاه این «واژه» از عناصر زیست محیطی باشد؛ می‌تواند اهمیت ویژه‌ای در مطالعات جغرافیای ادبی که از مطالعات میان رشته‌ای است؛ داشته باشد. با نگاهی به ساختار آوایی واژه «برف» که از واج‌های صامت سرد و تیره، شکل یافته است؛ می‌توان فهمید هرگاه این واژه در کانون منظومه فکری یک نویسنده قرار بگیرد، غالباً به دنبال خود، مجموعه‌ای از واژه‌های سرد با بار معنایی منفی را به همراه خود می‌آورد که بیانگر گره‌خوردگی واژه با عواطف و اندیشه است. گره‌خوردگی زبان با عواطف به این معنی است که واژه و زبان تا چه اندازه با محصول خلق شده (شعر یا نثر ادبی) تفکر، پیوستگی دارد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با مدّ نظر قرار دادن نقد زیست‌بوم‌گرا و اهمیت آن در مطالعات بین رشته‌ای، داستان «سنگ سیاه روی سنگ سفید» اثر نگار تقی‌زاده را واکاوی و کوشیده است نقش عنصر زیست محیطی «برف» را در گشگری داستان و نقش‌آفرینی فعالانه آن در روایت اثر، مورد بررسی قرار دهد.

پيشينه تحقيق

در زمينه پژوهش زيست‌بوم‌گرايانه در متون ادبي، تحقيقات چندي، صورت پذيرفته است. بهروزکيا (۱۳۸۳)، در مقاله‌اي با عنوان «جهان داستان و محيط زيست»، با بررسي نمونه‌هايي از آثار صمد بهرنگي، هوشنگ مُرادى کرمانى و تعدادى از نويسندگان خارجى به پيوند ادبيات و زيست‌بوم پرداخته است. مودودى (۱۳۹۰)، در پژوهشى با عنوان «بوم‌نقد جنبشى ميان رشته‌اي بين دو حوزه محيط زيست و ادبيات»، با معرفى اين رويکرد مطالعات بين رشته‌اي در ايران، سعى کرده است تعدادى از تحقيقات خارجى در اين زمينه را به پژوهشگران بشناساند. پارساپور (۱۳۹۱)، در مقاله «نقد بوم‌گرا» به ارتباط ادبيات با محيط زيست پرداخته و ديدگاه نظريه پردازان بوم زيست‌گرا را در اين زمينه، معرفى کرده است. پارساپور (۱۳۹۱) در مقاله ديگرى تحت عنوان «بررسي ارتباط انسان با طبيعت در شعر»، تعامل انسان با طبيعت و چگونگى اين رابطه را مورد مطالعه قرار داده است. ذوالفقار خانى (۱۳۹۵)، در پژوهشى با عنوان «بررسي زيست‌بوم در شعر فرخزاد بر اساس نظريه زيست‌فمينيسم»، سعى کرده است بازتاب مفاهيم طبيعت‌گرايانه در شعر فروغ و دغدغه‌هاي فروغ در مورد محيط زيست را واکاوى کند. آل‌بوغيش و گل بابايى (۱۳۹۷)، در مقاله «نقد زيست‌بوم‌گرايانه داستانى از غلامحسين ساعدى»، به نقش محيط زيست در شکل دادن به روايت و پيرنگ داستان پرداخته‌اند.

هدف و روش پژوهش

هدف اين پژوهش نشان دادن نقش گُنش‌گرانه و فعال عنصر زيست‌محيطى «برف» در پيش‌برد روايت داستان و نقش‌آفرينى اين عنصر زيست‌محيطى در سطح يك شخصيت داستانى از طريق استعاره‌سازى است. اين پژوهش بر مبناي مطالعات همبستگى به صورت توصيفى تحليلى كوشيده است، مصاديق گُنش-گرى فعالانه عنصر زيست‌محيطى برف، سرما و يخ‌بندان در روايت‌گرى داستان را، بررسي و نشان دهد چگونه اين عناصر به سطح يك شخصيت مستقل داستانى ارتقاء يافته و در پيشرفت گُنش داستانى فراتر از يك عنصر فيزيكى نقش ايفاء کرده است.

۲. مفاهیم نظری پژوهش

دلالت ذاتی واژه‌ها

آیزا برلین (Isaiah Berlin)، استاد برجسته دانشگاه آکسفورد، معتقد بود: «ما با استفاده از واژه‌ها فکر می‌کنیم که واژه خودش گاهی به معنای عمل و کردار است. بررسی یک واژه، مساوی است با بررسی فکر و حتی سراسر دیدگاه‌ها و طرز زندگی است.» (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۴). بنابراین «واژه»، خود به تنهایی، بیانگر یک دیدگاه و زندگی است. بر این اساس زبان و تفکر، گاه یک چیز یا دو چیز بسیار نزدیک و مرتبط به هم شناخته می‌شوند و تکامل هر دو، یک شکل و در یک بُرهه صورت می‌گیرد، (ن.ک. ویگوتسکی، ۱۳۶۷: ۸۷). شفیع کدکنی در ارتباط دلالت ذاتی واژه‌ها با معانی، نوشته است: «رابطه هر لفظ را با معنای آن را از ساختار آوایی کلمه می‌توانند تشخیص دهند.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۱: ۳۱۶). به عنوان مثال با نگاهی به بند اول سروده‌ای از اخوان ثالث با عنوان «برف»، می‌توانیم ببینیم واژه «برف»، چه واژه‌های سرد، تیره و ناخوشایندی را در محور همنشینی کلمات، با خود همراه کرده است: «پاسی از شب رفته بود و برف می‌بارید؛ باد چونان آمری مأمور و ناپیدا؛ بس پریشان حکم‌ها می‌راند مجنون وار؛ بر سپاهی خسته و غمگین و آشفته.» (اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۱۰۹). در بند اول این شعر، از مجموع پانزده واژه (بدون احتساب حروف و افعال)، هفت واژه «شب»، «باد»، «پریشان»، «مجنون»، «خسته»، «غمگین» و «آشفته»، دارای معانی سرد، تیره و دارای بار منفی است.

نقد زیست بومگرا

در این شیوه با یک مفهوم زیبایی‌شناختی مُتکی بر مفاهیم بوم‌شناسانه و نوعی کوشش برای درک زیبایی‌های ادبی بر ساخته از عناصر زیست‌بومی مواجه‌ایم.

چریل گلاتفلتی (Cheryll Glotfelty)، نقد زیست‌بوم‌گرا را این‌گونه تعریف کرده است: «نقد زیست‌بوم‌گرا مطالعه پیوند میان ادبیات و محیط فیزیکی است. همانگونه که نقد فمینیستی، زبان و ادبیات را از منظر

خودآگاهی جنسی، واکاوی می‌کند و نقد مارکسیستی درباره تولید و طبقات اقتصادی سخن می‌گوید، نقد زیست بوم گرا، نگرشی زمین محور را به مطالعات ادبی می‌بخشد.» (Rueckrt, William, ۱۹۹۶: XVIII). وی با مقایسه این نوع نقد با نقد فمینیستی و مارکسیستی، به نقد زیست‌بوم‌گرا، شکلی سیاسی اجتماعی می‌دهد و زمین را محور مطالعات این نوع نقد قرار می‌دهد. (Grard, ۲۰۰۴: ۳).

ریچارد کریچ (Richard Kerridge) و (Nill Sammells)، منظور از این نوع نقد را اینگونه بیان می‌کنند: «مُتقد زیست‌بوم‌گرا اندیشه‌های زیست‌محیطی و بازآفرینی‌های آن را در تمام مظاهرش دنبال می‌کند تا بتواند به طور واضح، درباره آن بحث و گفتگو کند. چرا که به نظر می‌رسد این مساله در فضای فرهنگی پنهان شده است. از همه مهم‌تر نقد زیست‌بوم‌گرا به دنبال بررسی متون و اندیشه‌ها از لحاظ انسجام و سودمندی آنها در مقام پاسخ‌دهی به بحران‌های زیست‌محیطی است.» (Kerridge and Sammells ۱۹۹۸: ۵). به باور سینگ (Rana P. Singh): «اگر جغرافیا را به عنوان (مطالعه زمین به منزله مسکن بشر)، بدانیم، ادبیات به منزله یک منبع بسیار غنی در جهت اثبات نکات مهم فضیلت‌شناسی محیطی و چشم‌انداز (زمین)، فضای انسان‌ساخت و میثاق عاطفی (مسکن)، فرهنگ، جامعه و ارزش‌ها به شمار خواهد آمد. بدون شک، بیان این واقعیت‌ها بستگی به میزان فهم ادراکی و تخیلی نویسنده دارد که او چگونه واقعیت‌های عینی داستان، روایت و پیام نهایی خویش را به صورت یک پارچه مطرح سازد.» (همان: ۱۴۹).

۳. بحث و بررسی

خلاصه روایت

این داستان در مورد مشکلات زنان از سه طبقه متفاوت است که با زبان راوی دانای کل روایت می‌شود، از سه فصل مختلف با روایت‌هایی به هم پیوسته و رویدادهای درهم تنیده تشکیل شده است. این سه فصل به نام‌های «دانه‌های بی‌هوده برف»، «لکه‌های سیاه» و «سمفونی بمب و فلسفه» است. داستان مربوط به زنانی است که در زندگی، یکی از عزیزان آن‌ها گرفتار اعتیاد می‌شود و زندگی آن‌ها را

دچار گرفتاری‌های بی‌شماری می‌کند و زندگی این سه زن توسط یک مرد غریبه به هم مربوط و متصل می‌شود. در بخش اول که «دانه‌های بی‌هوده برف» نام دارد، با زندگی یک زن و شوهر آشنا می‌شویم. «خورشید» و «سهراب» زن و شوهری‌اند که برای فرار از زندگی کسالت‌بار و یک‌نواخت، داشتن فرزند، روز تولد و... را بهانه می‌کنند؛ اما هیچ‌چیز در زندگی آن‌ها تغییر ایجاد نمی‌کند. «سهراب» گرفتار اعتیاد است و در خماری خود از زنی به نام «مهشید» و شک‌های پی در پی خودش برای او هذیان می‌گوید. «خورشید» با حالت قهر به خانه مادرش می‌رود؛ اما دوام نیاورده و نزد «سهراب» باز می‌گردد و به شادی‌های کوچک بسنده می‌کند. در بخش دوم به نام «لکه‌های سیاه» با زندگی زنی به نام «بلور» که کارگر یک کارخانه است و در چند جای دیگر نیز مشغول کار است، آشنا می‌شویم. بخش سوم «سمفونی بمب و فلسفه» نام دارد درباره زنی عکاس و روشن‌فکر است که دغدغه جهانی شدن دارد؛ ولی به زودی درمی‌یابد که از دیدن اطراف خود غافل بوده است و در قلبش دیگر چیزی از عشق و محبت یافت نمی‌شود. بخش عمده کتاب به قسمت اول و روایت زندگی خورشید و سهراب اختصاص دارد. در این فصل، فضایی که شخصیت‌ها در آن حرکت می‌کنند، فضایی سرد و گند تصویر شده است. در این پژوهش بخش اول داستان با عنوان «دانه‌های بی‌هوده برف»، که نشانگر همین فضای یخ‌زده است؛ مورد بررسی قرار گرفته است.

عنوان پردازی روایت

از آنجایی که نقد زیست‌بوم‌گرا با تأکید بر نشانه‌ها و نمادهای فیزیکی، کارکرد دلالت‌مندانه عناصر طبیعی در روایت متن را مد نظر دارد؛ ضمن توجه به مؤلفه‌های بوم‌شناختی در شکل دادن به نظام همبسته روایت، یکی از عناصر بنیادین فرامتن محسوب می‌شود. بر این اساس این نوع نقد در خوانش متن از اهمیت بالایی برخوردار است. ژنت (Gerard Genette)، در این مورد می‌نویسد: «اگر مخاطب یک «متن»، فقط خواننده آن است، مخاطب یک «عنوان»، عامه مردم یا گسترده‌تر از آن است. چرا که عنوان به تعداد افراد بیش‌تری باز می‌گردد. اگر متن، یک آثره برای مطالعه باشد، عنوان، سوژه یا موضوع آن متن است. (ژنت، ۱۹۷۷: ۷۵).

عنوان یک متن، نشانه‌ای است که می‌تواند بر محتوای متن دلالت و شاخصه‌های فکری مؤلف را آشکار کند. یک عنوان علاوه بر دلالت‌مندی، می‌تواند خصوصیتی چون توصیف‌کنندگی نیز داشته باشد. در پاره‌ای موارد، عنوان یک اثر می‌تواند بُن‌مایه‌های اثر و افکار آفریننده اثر را نمایان سازد. (ن.ک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۲۶۴).

عنوان بخش اول داستان بلند «سنگ سیاه روی سنگ سفید»، «دانه‌های بی‌هوده برف»، نام دارد. «دانه‌های برف» یک عنصر زیست‌محیطی طبیعی است و به خودی خود تداعی‌کننده سردی و سرما و یخ‌بندان و قید «بی‌هوده»، بر بی‌تفاوتی و بی‌انگیزگی و خستگی و سردی و تباهی و ناامیدی دلالت دارد. بنابراین مخاطب با دیدن این عنوان می‌تواند حدس بزند که با محیط فیزیکی سرد و یخ‌زده و با فضای عاطفی سرد و تیره مواجه خواهد بود. واژه «برف» که از واج‌های سرد و تیره شکل گرفته است خود به تنهایی می‌تواند فضای تیره و سرد فیزیکی داستان را برای پیش‌برد روایت، فراهم کند. برف با کُنشگری فعالانه خود، کاملاً بر زندگی شخصیت اصلی داستان «خورشید» تأثیر می‌گذارد و مناسب با روحیه افسرده و نومید او است. برف تازه با ایجاد فضای تاریک و سرد و گرفته، خورشید را آزار می‌دهد: «برف، درخت‌ها، زمین و ماشین‌های پارک شده را زیر دانه‌های سفید خود گرفته است. فضای بیرون، تاریک و سرد است و سکوتی در آن جاری است که خورشید را آزار می‌دهد.» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۱). بدین ترتیب، برف نوعی همسازی میان عنوان و فضای عاطفی تیره و سرد داستان، فراهم آورده است.

پردازش شخصیت در روایت

شخصیت حوزه بسیارگسترده و موضوعی است پیچیده و دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگون. در تعریف شخصیت آمده است: «منظور از شخصیت، اشخاص داستان می‌باشند که نویسنده آن‌ها را در داستان می‌آورد تا گفتار، کردار و کنشی ارائه دهند. زیرا داستان بازآفرینی حوادث است در رابطه با اشخاص به نحوی که در مخاطب، انتظار یا صمیمیت ایجاد کند» (مخملباف، ۱۳۶۶: ۸۸). ایرادی که بر این تعریف وارد است آن است که شخصیت داستانی همواره اشخاص و افراد نیست. گاهی عناصر طبیعی و

مصنوعی و دست‌ساز بشر نیز می‌توانند در گنش داستانی، نقش‌آفرینی و تا حدّ یک شخصیت مستقل به پیش‌رفت روایت کمک کنند. براهنی در اهمیت این عنصر داستانی، خاطر نشان می‌کند: «عامل شخصیت، محوری است که تمامیت قصّه بر مدار آن می‌چرخد. کلیه عوامل دیگر عینیت، کمال، معنا و مفهوم و حتّی علّت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می‌کنند» (براهنی، ۱۳۶۸؛ ۲۴۹). مسلماً بدون شخصیت، هیچ داستانی شکل نمی‌گیرد و کمتر حادثه‌ای به وجود می‌آید و در صورت به وجود آمدن، هیچ تأثیری روی خواننده نخواهد گذاشت (ن.ک. عابدی، ۱۳۷۵: ۹۰۲).

در تعریف روایت نیز آورده‌اند: «روایت به مفهوم بازگویی پی در پی واقعه، کاشف توالی، تسلسل و زنجیره‌وار بودن گفتاری است که راوی آن را بازگو می‌کند» (مستور، ۱۳۷۸: ۷). بنابراین، روایت، بازگویی زنجیره‌وار واقعه است و مهم نیست که این واقعه توسط شخصیت انسانی یا هر آنچه با ترفند جانداروارگی یا پرسونیفیکاسیون (Personficacion)، شخصیت یافته است، صورت بگیرد.

در نظام همبسته روایت در روند شخصیت‌پردازی از منظر نقد زیست‌بوم‌گرا، روایت «دانه‌های بی‌هوده برف»، برآیند شخصیت‌های سه‌گانه محیط طبیعی، انسانی و محیط مصنوع و اشیاء دست‌ساز انسان است. چرا که زیست‌بوم در سه مفهوم طبیعی، مصنوعی و اجتماعی (Squires, 2013: 15)، کارکرد دارد و بر زندگی انسان، تأثیر می‌گذارد. نقد زیست‌بوم‌گرا با تأکید بر جلوه‌های سه‌گانه محیط زیست در متون ادبی و اهمیت و جایگاه آنها به بازخوانی این متون می‌پردازد.

تعامل انسان و عناصر زیست‌محیطی برف و سرما در این داستان به اندازه‌ای پُر رنگ است که امکان مشاهده این عناصر را در شرایط مختلف زیست‌محیطی فراهم می‌آورد و مخاطب را به همذات‌پنداری با این عناصر و گنشگری فعالانّه و شخصیت‌پردازی پویا از این عناصر و می‌دارد. از این رو روایت با کاربرست شگرد جان‌بخشی و نسبت دادن افعال انسانی به برف و سرما به جانداروارگی این عناصر زیست‌محیطی و واکنش‌های آن در برابر انسان تأکید می‌کند. این شگرد، علاوه بر عناصر طبیعی همچون زمین و درختان،

در تقابل با عناصر مصنوع داستان همچون ماشین‌های پارک شده، چراغ و سنگ‌های قبرگورستان نیز به کارگرفته شده است تا تعادلی میان شخصیت‌های ساختگی داستان از حیث طبیعی و مصنوع بودن ایجاد کند. از این دیدگاه، شیوه پردازش شخصیت‌های این روایت با دو رویکرد همراه است:

الف. تقابل عناصر زیست محیطی با محیط مصنوعی یا انسان‌ساخت: عناصر زیست‌محیطی طبیعی با محیط انسان‌ساخت در تقابلند. منظور از محیط انسان‌ساخت یا مصنوعی «به همه تغییراتی اطلاق می‌شود که انسان در محیط طبیعی یا محیط زندگی خود به وجود می‌آورد.» (شکوئی، ۱۳۷۵: ۳۹). در روایت «دانه‌های بی‌هوده برف»، نمادهای مربوط به محیط انسان‌ساخت همچون سنگ قبرهای مدفون زیر برف، از تقابل بین محیط زیست طبیعی یعنی برف و محیط زیست مصنوعی و دست‌ساخت انسان خبر می‌دهد: «از روی گورهای یخ زده عبور می‌کرد و پیش می‌رفت. گورستان در زمستان حالتی غمناک داشت، انگار مُرده‌ها فراموش شده و زیر برف سنگین گرفتار شده‌اند. گورستان در سفیدی برف، غوطه ور شده بود» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۱). همچنین مدفون شدن ماشین پارک شده در زیر برف به عنوان نمادی آشکار از مصنوعات انسانی، گونه دیگری از شخصیت‌پردازی را در این روایت نشان می‌دهد: «برف، درخت‌ها، زمین و ماشین‌های پارک شده را زیر دانه‌های سفید خود گرفته است.» (همان: ۲۱).

ب. تعامل انسان و عناصر زیست محیطی طبیعی: عناصر زیست‌محیطی طبیعی در روند روایت داستان با انسان در تعاملند. منظور از محیط طبیعی «همه پدیده‌های جغرافیایی است که روی بستر طبیعی بنا می‌شود. یعنی صحنه بازیگران طبیعی است» (همان: ۳۸). عناصر طبیعی در روایت «دانه‌های بی‌هوده برف»، به مانند موجود زنده‌ای ظاهر و با کُنشگری فعال خود تبدیل به یک شخصیت داستانی می‌شوند: «هوا سوز داشت و دانه‌های برف صورتش [خورشید] را شَلّاق می‌زد» (همان: ۲۹). کُنش سرما یعنی شَلّاق زدن بر روی خورشید، با بیان استعاره (استعاره مکنیه تخیلیه)، همان تعریف شخصیت مُستقل در این روایت است. روایت با کاربست شخصیت بخشی به سرما بر جاندار بودن این عنصر طبیعی و واکنش آن در برابر انسان تأکید می‌ورزد.

غلبه عنصر زیست محیطی برف و سرما بر روی شخصیت اصلی داستان، خورشید، سبب می شود وی کائنات را مُرده بیانگارد: «انگار همه کائنات که در اطرافش هستند؛ مُرده اند.» (همان). برف برای خورشید کنایه موصوفی از بیهودگی است. در صحنه ای از داستان، خورشید بعد از تُک زدن گنجشک ها به خُرده نان ها و رفتنشان، به جای خالی آنها می نگرد و جز بی هودگی چیزی نمی بیند: «به فضای سفید و خالی حیاط چشم دوخت. گنجشک ها رفته بودند و ردّ پایشان باقی مانده بود. فقط برف بود و برف و بی هودگی که خورشید به آن خیره شده بود.» (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۳۷).

غلبه برف و سرما بر شخصیت خورشید آنچنان پُر رنگ است که خورشید خود را منفعل در برابر برف و یخ بندان و سرمای محیط می یابد. این موضوع بیانگر کنش گری فعالانه برف و سرما و شخصیت مُستقل و تعیین کننده آن در روایت این داستان است: «احساس می کرد هوای اطرافش سردتر می شود. حجم سنگین سرما را روی شانه هایش حس می کرد، مانند تکه یخی بزرگ از شانه هایش سر می خورد و روی سینه، شکم و پاها حرکت می کرد. وقتی به نوک انگشتانش رسید، قطره قطره آب شد و در گودی مابین انگشت ها ماند.» (همان: ۳۸).

این قطرات آب شده تکه یخ از پوست خورشید، جذب بدن وی و وارد رگ های او می شود و خورشید حس می کند خونسش به جای آن که قرمز باشد؛ همانند یخ، سفید است: «قطره ها جذب پوستش شده و بعد وارد رگ ها می شد و آغشته به خون حرکت می کرد. خونسش قرمز نبود. سفید سفید بود که گاهی نقطه های کوچک آبی در آن به چشم می خورد. می توانست با انگشت خود، مسیر حرکت آنها را دنبال کند.» (همان).

تعامل عنصر زیست محیطی طبیعی با عنصر ماورای طبیعت (خواب): تأثیر گذاری عنصر زیست

محیطی برف بر روند روایت داستان، تنها در بُعد فیزیکی و بیرونی داستان خلاصه نمی شود، برف حتی در خواب های خورشید نیز حضوری چشم گیر دارد: «خواب عجیبی به دنبال تصویرها آمد. ماهی های طلایی رنگ در حوض خالی، شنا می کردند و فلس هایشان برق می زد. وقتی سرش را برگرداند، متوجه شد در یک

قسمت حیاط، برف می بارد. دانه های درشت برف روی موهای زنی می ریخت و موهای بلندتر می شد. زن، پشت به او، روی صندلی نشسته بود. بعد همه چیز در تاریکی فرو رفت. از نو فضا به دو قسمت تبدیل شد. قسمت پایین تاریک و تاریک تر شد و مه بقیه فضا را پوشاند. هرچه تلاش می کرد از آن مکان رهایی یابد؛ بی نتیجه بود فریادش به جایی نمی رسید» (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۳۹-۳۸).

از دیدگاه یونگ (Carl Gustav Jung)، خواب ها همگی کم و بیش، جبران کننده وضعیّت خودآگاه خواب بیننده است. یونگ خاطر نشان می کند: «نمایه های خواب های ما بسیار جالب توجه تر و برجسته تر از مفاهیم یا تجربه هایی است که در زندگی روزمره با آنها رو به رو می شویم. یکی از دلایل این موضوع، این است که ممکن است مفاهیم در خواب جنبه های ناخودآگاه خود را بیان کنند در حالی که در اندیشه های خودآگاه، ما خود را محدود به تأکیدهای منطقی که بسیار کم رنگ تر می باشند؛ می کنیم. زیرا آنها را اغلب از تداعی های روانی شان خالی کرده ایم.» (یونگ، ۱۳۸۴: ۵۱).

در تحلیل خواب و رؤیا، دیدن برف در خواب، بیانگر موانع، احساسات ابراز نشده و احساسات سرد و مُجمد است. شما نیاز دارید که این احساسات و موانع را آزاد و ابراز کنید. (ن.ک. رابط، ۱۳۸۹: ۳۶). بر اساس همین تحلیل، می بینیم که خورشید یک آن متوجه کسی می شود که به سوی وی و برای نجات او می آید، کسی که سال ها خورشید به دنبالش بود و با او می توانست از این وضعیّت نجات پیدا کند: «یک آن متوجه شد از درون تاریکی، کسی به سویی می آید و اسم او را صدا می زند. شخصی که حالتی روحانی داشت و پوستش به قدری شفاف بود که می توانست درون او را ببیند. مدّتی مقابل هم ایستادند. همین شخص دستش را دور گردن او انداخت و خورشید را به سمت روشنایی بُرد. دست او را روی شانه احساس می کرد. سبک بود و گرم. از دور دست ها آواز پرندگان شنیده می شد و صدای جویبار که به نظر می رسید در همان نزدیکی ها باشد. خورشید به سمت تاریکی دقیق شد. گمان کرد چند نفر در سیاهی ایستاده اند و آنها را نظاره می کنند. چهره آنها را نمی دید فقط حضورشان را احساس می کرد. ترسش زود رنگ باخت.

وجود آن شخص به او اطمینان می‌داد و باعث می‌شد که نترسد. همان گرمایی را در خود حس می‌کرد که سال‌ها به دنبالش بود و با آن می‌توانست نجات پیدا کند.» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۰-۳۹).

تأثیر روانی سنگینی برف بر روی شاخه‌های درخت آنچنان برای خورشید دشوار است که وی، دوست دارد شاخه‌های درخت را از سنگینی برفی که رویشان نشسته؛ رها کند تا شاخه‌ها به حالت عادی بازگردند؛ اما نمی‌داند این کار، تأثیری روی درخت خواهد داشت؟ یا احساس رها شدن، فقط تعریفی در ذهن اوست: «به درختی خیره شده بود که برف روی شاخه‌هایش سنگینی می‌کرد. دوست داشت برف‌ها را بتکاند تا شاخه‌های درخت به حالت عادی بازگردد. از خود پرسید آیا تأثیری در درخت خواهد داشت یا احساس رها شدن و سبکی، فقط تعریف ذهن او بود؟» (همان: ۴۵).

رویکرد فعالانه برف و سرما در کُنشگری روایت، آنچنان پُر رنگ است که اوج داستان را همین برف و سرما در فصل سیزدهم داستان در گورستان یخ‌زده رقم می‌زند. روایت، خورشید را در محوطه گورستان در حالی که برف تا مُچ پاهایش می‌رسد و از شدت سرما، صورتش سُرخ شده و دست‌هایش را از شدت سرما احساس نمی‌کند، بر سرگوری یخ‌زده توصیف می‌کند. این فصل به تمامی بیانگر کُنشگری فعالانه برف و سرما و یخ‌بندان در پیش‌برد روایت و به منزله اوج و بزنگاه داستان (Climax) است: «برف تا مُچ پاهایش می‌رسید و مانند هاله‌ای سفید پا را احاطه می‌کرد. تا چشم کار می‌کرد برف بود و جز سفیدی بی‌انتها هیچ‌کس در اطراف به چشم نمی‌خورد. روی برف‌های سفید و بکر، قدم برمی‌داشت و پشت سر خود، رد پاهایش مانند گودالی کوچک باقی می‌ماند. از شدت سرما، صورتش سُرخ شده بود و دست‌هایش را احساس نمی‌کرد. از دور درخت‌های عریان و خشک شده دیده می‌شد که سنگینی برف باعث می‌شد شاخه‌های خشک و عاری از برگ، گردن خَم کنند و تصور آنکه همان درخت‌ها زمانی سرسبز بودند؛ مُحال به نظر می‌رسید. پشت چادر روی برف‌ها کشیده می‌شد و بر اثر سایش برف، سنگین شده بود. از روی گورهای یخ‌زده عبور می‌کرد و پیش می‌رفت. گورستان در زمستان حالتی غمناک داشت، انگار مُرده‌ها فراموش شده

و زیر برف سنگین گرفتار شده‌اند. گل‌های یخ زده روی گورها خودنمایی می‌کرد. گورستان در سفیدی برف، غوطه‌ور شده بود. از دور درخت خشکیده‌ای را دید و به سمت آن حرکت کرد. به ردیف گورها نگاه کرد. بعد از کمی تعلل با دستش برف‌ها را کنار زد. انگشتانش یخ زده بود و تا نمی‌شد. تبدیل به چوب خشک شده بود که رویش را برف پوشانده باشد. دستش را جلوی دهان گرفت و ها کرد. گرما قبل از آنکه به دستانش برسد با هوای سرد بیرون، ادغام شد. از پس برف‌ها لایه‌ای یخ نازک، نمایان شد که اسم و تاریخ تولد با خط نستعلیق روی سنگ گور حک شده بود... چادر را روی صورتش کشید و چشمانش را بست. هوای سرد وارد ریه‌هایش می‌شد و باعث سوزش می‌شد. اگر کسی او را در آن حالت می‌دید؛ گمان می‌کرد که از سرما یخ زده است. احساس می‌کرد خون درون رگ‌هایش یخ می‌زند. خون را به مانند طعمی حس می‌کرد؛ طعم آهن یخ زده. آیا ان سرانجامی بود که آرزویش را داشت؟ مرگ خود را چنین تصوّر کرده بود. مُردن در گورستان پوشیده از برف! (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۶۳-۶۱).

نکته قابل تأمل در کُنشگری فعّالانه برف و سرما آنجاست که برف و سرما، شخصیت اصلی روایت یعنی خورشید را تا آستانه مرگ پیش می‌برد و بر زندگی و حیات و سرنوشت وی تأثیری غیر قابل انکار دارد. در کنار وجه منفی، تیره، و آزار دهنده برف و سرما، وجه دیگری از این عنصر طبیعی زیست محیطی در روایت داستان ظاهر می‌شود که آرامش‌دهنده، حیات‌بخش و مثبت است. آب شدن برف، کنایه از آمدن فصل بهار و تابش نور امید و گرمی در دل خورشید است: «هوا کم کم رو به تاریکی می‌رفت و روز تمام می‌شد تا شبی دیگر و متفاوت از نظر خورشید شروع شود. بوی غذا در خانه می‌پیچید و در او حس زندگی و خانواده زنده می‌شد. چند دقیقه در چهارچوب در ایستاد و به سهراب نگاه کرد. خورشید دست سهراب را در دست خود فشرد و به پنجره بدون پرده خیره شد و گفت: سهراب! برف‌ها کم کم دارند آب می‌شوند.» (همان: ۱۰۷).

نتیجه‌گیری

پیوند عناصر زیست‌محیطی با متن ادبی، نشانگر نقش‌آفرینی این عناصر در کنش‌گری روایت ادبی است. در پژوهش حاضر در بخش اول داستان بلند «سنگ سیاه روی سنگ سفید»، با عنوان «دانه‌های بی‌هوده برف»، عنصر زیست‌محیطی طبیعی برف در شکل دادن به نظام همبسته روایت بسیار اثرگذار است. عنوان-بندی بوم‌شناسانه روایت یعنی «دانه‌های بی‌هوده برف» که با روحیه و حس و حال شخصیت اصلی داستان، کاملاً سازگار است، کنش‌گری‌های فعالانه برف در تعامل با شخصیت اصلی داستان و تغییر روند کلی زندگی وی تا پیش رفتن به آستانه مرگ در گورستان را رقم می‌زند. برقرار شدن تقابل میان عناصر زیست-محیطی طبیعی و مصنوعی و غلبه عنصر زیست محیطی برف در این تقابل و نقش‌آفرینی برف و سرما در روند کلی روایت را نشان می‌دهد. روایت داستان با نشان دادن هر دو چهره ناملایم و ملایم برف و سرما، شخصیت اصلی داستان را بویژه در فضای گورستان در محاصره برف و سرما قرار داده و تا حد مرگ و نابودی پیش برده است و در پایان داستان با آب شدن برف، امید و گرمای زندگی را دوباره برای خورشید به ارمغان آورده است. با توجه به کنش‌گری‌های فعالانه عنصر زیست‌محیطی برف و سرما که از طریق شخصیت بخشی انسانی و با استفاده از عنصر بلاغی استعاره مکنیه تخیلیه شکل یافته است، این عنصر طبیعی را از کارکرد صرف زیباشناختی فراتر برده و در روایت‌پردازی تا حد یک شخصیت مستقل ارتقاء داده است و در پیرنگ داستان، نقش فعالانه‌ای بازی کرده است.

منابع و مأخذ:

الف. کتب

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۰) *آخر شاهنامه*، تهران: مروارید.

براهنی، رضا (۱۳۶۸) *قصه نویسی*، تهران: البرز.

تقی‌زاده، نگار (۱۳۹۰) سنگ سیاه روی سنگ سفید، تهران: آموث.

رابط، رحیم (۱۳۸۹) خواب و تحلیل رؤیا از دیدگاه یونگ، زنجان: دانش.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱) موسیقی شعر، تهران: آگه.

----- (۱۳۸۷) شعر معاصر عرب، تهران: سخن.

شکوئی، حسین (۱۳۷۵) اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول، تهران: گیتاشناسی.

عابدی، داریوش (۱۳۷۵) پلی به سوی داستان نویسی، تهران: مدرسه.

مخملباف، محسن (۱۳۶۶) قصه چیست؟، تهران: حوزه هنری.

ویگوتسکی، لوسیمنویچ (۱۳۶۷) تفکر و زبان، ترجمه بهروز عزبدفتری، تبریز: نیما.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۴) انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.

Genette, Gerard (۱۹۷۷). Paratexts: Thresholds of Interpretation, Translated by Jane E. Lewin. First Edition. Cambridge: Cambridge University Press.

Garrard, Gerg (۲۰۰۴). Ecocriticism. First Published. London & New York: Routledge.

Kerridge, Richard. Sammells, Neil (۱۹۹۸). Writing the Environment: ecocriticism and Literature. First Published. London: Zed Book.

Rueckrt, William (۱۹۹۶). "Literature and Ecology" An Experiment in Ecocriticism": Pp۱۰۵-۱۲۳. In: The ecocriticism Rader, Landmarks in Literary Ecology. Edited by Cheryll, Glotfelty and Harold From. Athens and London: The University of Georgia Press.

Squires, Graham (۲۰۱۳). Urban and Environmental Economics: An Introduction. First Published, London and New York: Routledge Publication

ب. مقالات

آلبوغیش، عبدالله، گل بابایی، فاطمه. (۱۳۹۷). نقد زیست‌بوم گرایانه داستانی کوتاه از غلامحسین ساعدی. *مجله ادبیات پارسی معاصر*، ۸ (۱)، ۷۹-۹۷.

بهروز کیا، کمال. (۱۳۸۳). جهان داستان و محیط زیست. کتاب *ماه کودک و نوجوان*، ۸۵، ۵۳-۸۰.

پارساپور، زهرا. (۱۳۹۱). بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر. *دو فصلنامه ادب فارسی دانشگاه تهران*، ۲ (۹)، ۷۷-۹۹.

ذوالفقار خانی، مسلم. (۱۳۹۵). بررسی زیست‌بوم در شعر فروغ فرخزاد بر اساس نظریه بوم‌فمنیسم. *فصلنامه مطالعات نظریه و انواع ادبی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه حکیم سبزواری*، ۱ (۲)، ۱۱۵-۱۴۲.

مودودی، محمد ناصر. (۱۳۹۰). بوم نقد جنبشی میان رشته‌ای بین دو حوزه محیط زیست و ادبیات. کتاب *ماه علوم و فنون*، ۲ (۹)، ۱۲-۱۸.